



حسن عرفان

نقد واژه‌ها

قسمت سوم

شطرنج

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند

عرصه شطرنج زندان را مجال شاه نیست (حافظ)

فتح شین «شطرنج» را برخی از واژه شناسان غلط دانسته‌اند ولی بعضی

گفته‌اند: فتح و کسر «شین» هر دو جایز ولی کسر آن، افصح، اصح و اجود است.

در قاموس آمده: الشَطْرَنج ولا يُفْتَح أوله: لُعبَةٌ^۱

.....
۱ - قاموس اللغة، چاپ سنگی، ص ۷۵. و ابن منظور نوشته: الشَطْرَنج و الشَطْرَنج: فارسی معرب و کسر الشین
فیه اجود، (لسان العرب، ج ۲، ص ۳۰۸). برای کاوش بیشتر نگاه کنید به المعرب جوالیقی، ص ۲۰۹: غیات
اللغات، ص ۵۱۲: منتخب اللغات، ص ۲۷۳: مصباح المنیر، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

شفاهی

بسیار گفته می‌شود: امتحان شفاهی، شفاہ مصدر باب مفاعله و شفاهی منسوب به آن است از این رو تلفظ آن به فتح شین غلط می‌باشد.^۲

شَفَاعَت

این واژه به فتح شین صحیح است. ابن اثیر گفته: شَفَع يَشْفَعُ شَفَاعَةً، فهو شافعٌ و شفيعٌ.^۳ و ابن منظور نگاشته: و شَفَع لِي يَشْفَعُ شَفَاعَةً.^۴

شِعَار

شعار به ضم شین غلط و به کسر آن صحیح است.^۵
در نهج البلاغه آمده: وَ الْقُرْآنُ شِعَارًا؛ شِعَارًا دُونَ دِنَارِكُمْ.^۶

صَدَارَت

در مقامی که صدارت به فقیران بخشند
چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی (حافظ)

این واژه به معنی پیشی گرفتن و مقام یافتن به فتح صاد صحیح است.^۷ در
اقراب الموارد آمده است: الصِّدَارَةُ بِالْفَتْحِ: التَّقَدُّمُ.^۸

۲ - شَافَةٌ يُشَافُهُ، مَشَافَهُةٌ وَ شِفَاهَا، شَافَهُ الْبَلَدُ وَالْأَمْرُ مَشَافَهُةٌ وَ شِفَاهَا: دَانَاهُ وَ شَافَهُ فَلَانٌ فَلَانًا: ادْنَى شَفْتَهُ إِلَى شَفْتِهِ وَ خَاطَبَهُ مِنْ فَمِهِ إِلَى فَمِهِ. (اقراب الموارد، ج ۱، ص ۶۰۱).

۳ - نِهَائَةُ ابْنِ اثِيرٍ، ج ۲، ص ۴۸۵.

۴ - لِسَانُ الْعَرَبِ، ج ۸، ص ۱۸۴.

۵ - وَالشُّعَارُ: الْعَلَامَةُ (لِسَانُ الْعَرَبِ، ج ۴، ص ۴۱۳)؛ شِعَارٌ بِالْكَسْرِ: جُلُّ الْفَرَسِ وَ - الْعَلَامَةُ فِي الْحَرْبِ وَ السَّفَرِ وَ ... (اقراب الموارد، ج ۱، ص ۵۹۵)؛ در حدیث آمده: الْفَقْرُ شِعَارُ الصَّالِحِينَ أَيْ عَلَامَتُهُمْ. (مجمع البحرین، ج ۳ -

۴، ص ۳۴۹).

۶ - نِهَجُ الْبَلَاغَةِ، حِكْمَتٌ ۱۰۴.

۷ - نِهَجُ الْبَلَاغَةِ، خَطْبَةٌ ۱۹۸.

۸ - قَامُوسُ الْلُغَةِ، ص ۱۷۹.

۹ - اقراب الموارد، ج ۱، ص ۶۳۸.

صلاح

هزار عقل و ادب داشتیم من ای خواجه

کنون که مست خرابم صلاح بی ادبیست (حافظ)
صلاح مقابل فساد است و صلاح مصدر صالح از باب مفاعله می باشد: از
این رو باید بگوییم: این به صلاح من نیست. ابن منظور گفته: الصّلاح: ضد الفساد
و الصّلاح بکسر الصاد مصدر المصالحه.^{۱۱}

ضمان

ای دل ار عشرت امروز به فردا فکنی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟ (حافظ)

این واژه به فتح اول درست و به کسر آن غلط است. ابن منظور نوشته:
ضَمِنَ الشَّيْءُ وَ بِهِ ضَمَانًا وَ ضَمَانًا، كَفَلَ بِهِ.^{۱۲}

ضالّت

سالك از نور هدایت ببرد راه به دوست

که به جایی نرسد گز به ضالّت برود

ضالّت به معنی گمراهی به فتح اول درست است.^{۱۳}

واژه «ضالّت» ۹ بار در قرآن شریف به کار آمده و در نهج البلاغه هم آمده:

.....

۱۰ - صالح یصالح مصالحة و صلاحاً.

۱۱ - لسان العرب، ج ۲، ص ۵۱۶؛ و نگاه کنید به کار برد این دو واژه در نامه‌های ۴۷ و ۵۰ و خطبه ۲۱۴ نهج البلاغه.

۱۲ - لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۵۷؛ اقرب الموارد، ج ۱، ص ۶۹۰؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۷۵؛ قاموس اللغة، ص ۵۷۹؛ اساس البلاغة، ص ۲۷۲.

۱۳ - الضلال و الضلالة: ضد الهدی و الرشاد (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹۰).

إِحْدِيهِمَا ضَلَالَةٌ.^{۱۴}

طُول

طُول به معنی توان، برتری، دارایی و نعمت است و طُول به معنی درازا می باشد.^{۱۵}
واژه لَأَطَائِلُ و لَأَطَائِلَاتٌ گرفته شده از طُول است. در نهج البلاغه آمده:

وَإِكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ.^{۱۶}

طَيِّبَ اللَّهُ

امروز رایج شده که مردم برای تحسین عبادت کننده، گوینده، یا خواننده ای می گویند: طَيِّبَ اللَّهُ این تلفظ نادرست است طَيِّب مفرد مذکر فعل ماضی از باب تفعیل است و تلفظ درست آن به فتح «یاء» می باشد.

طَى الْأَرْضِ

این تعبیری است که برای پیمودن زمین به کار می رود. واژه طَى، به فتح طاء صحیح و به کسر آن غلط است.^{۱۷}

در قرآن مجید آمده: كَطَى السَّجِلِ لِلْكِتَابِ.^{۱۸} و در نهج البلاغه آمده: طَوَّوْهَا

طَى الْمَنَازِلِ.^{۱۹}

ظَرَافَت

این واژه به فتح اول صحیح است. ابن منظور گفته: وَقَدْ ظَرُفَ الرَّجُلُ، بَا لَضْمٍ،

ظَرَافَةً فَهُوَ ظَرِيفٌ.^{۲۰}

پرتال جامع علوم انسانی

۱۴ - نهج البلاغه، حکمت ۱۸۳.

۱۵ - الطول و الطائل و الطائنة: الفضل و القُدرة و الغنى و السعة و العلو، الطول: نقيض القصر (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۱۰).

۱۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷.

۱۷ - الطى: نقيض النشر، طويته طياً و طيئته و ... (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۸).

۱۸ - سورة انبياء (۲۱): ۱۰۴.

۱۹ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲۰ - لسان العرب، ج ۹، ص ۲۲۸؛ قاموس اللغة، ص ۲۷۸؛ غياث اللغات، ص ۵۶۸؛ منتخب اللغات، ص ۳۳۳.

عَدالت^{۲۱}

عَدالت به فتح اول صحیح و به کسر آن غیر صحیح است. واژه عَدالت در قرآن مجید و نهج البلاغه به کار نرفته ولی واژه عدل کار برد فراوان دارد.

عیال^{۲۲}

عیال به کسر اول درست و به فتح آن غلط است. علی علیه السلام فرمود: قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ^{۲۳} وَ عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ^{۲۴}.

عراق^{۲۵}

عراق نام کشور همسایه ایران به کسر اول بر وزن کتاب صحیح است و به فتح آن غلط می باشد.

علی علیه السلام فرمود: وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ^{۲۶} این واژه سه بار در نهج البلاغه آمده است.

عَفاف

عَفاف به معنی خویشتن بانی به فتح عین صحیح و به کسر آن غلط است.^{۲۷}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۲۱ - و العَدالة و العُدولة و المَعْدلة، و المَعْدلة، كَلِمَةُ العَدْل (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۱؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۷۵۳).

۲۲ - لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۸۵؛ غیث اللغات، ص ۶۱۸.

۲۳ - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۱.

۲۴ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲۵ - و العراق: شاطيء الماء، و خَصَّ بعضهم به شاطيء البحر و الجمع كالجمع و العراق: من بلاد فارس، مذكر و سُمِّيَ بذلك لانه على شاطيء دجلة. (لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۴۷)؛ العراق ككتاب، (مجمع البحرين، ج ۵، ص ۲۱۳ و ۲۱۴؛ قاموس اللغة، ص ۴۱۶؛ غیث اللغات، ص ۵۷۷؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۷۷۰).

۲۶ - نهج البلاغه، خطبه ۳۱

۲۷ - اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ قاموس اللغة، ص ۳۸۰؛ مجمع البحرين، ج ۵، ص ۱۰۲.

علی علیه السلام فرموده: الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ^{۲۸} گفتنی است که عِفَاف به کسر
عین به معنی دواء است.^{۲۹}

عیار

در خلوص منت ار هست شکی تجربه کن
کس عیار زر خالص نشناسد چو محک (حافظ)

عیار به کسر اول بر وزن کتاب درست و به فتح آن غلط است.^{۳۰}

عیادت^{۳۱}

به معنی بیمار پرسی،^{۳۲} به فتح عین غیر صحیح است.

عَرَفَ^{۳۳}

عَرَفَ يَعْرِفُ از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ به معنی شناختن است و کسره دادن راء، آن را
از فلرو معنای شناخت، خارج می‌کند؛ زیرا عَرَفَ به معنی رها کردن بوی خوش
است.^{۳۳}

عَرَفَةَ^{۳۵}

روز نهم ذیحجه، چرا که روز استاده شدن حاجیان است در مقام عَرَفَات.^{۳۶} در
محاورات مردمی عَرَفَةَ استعمال می‌شود، لیکن صحیح آن به فتح فاء است بر وزن

۲۸ - نهج البلاغه، حکمت ۶۸.

۲۹ - العفاف بالكسر: الدواء (اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۰۳).

۳۰ - غیث اللغات، ص ۶۱۸؛ قاموس اللغة، ص ۱۹۱.

۳۱ - قاموس اللغة، ص ۱۲۱.

۳۲ - غیث اللغات، ص ۶۱۷.

۳۳ - در قرآن مجید این ماده همه جا از باب ضَرَبَ يَضْرِبُ به کار رفته است.

۳۴ - قاموس اللغة، ص ۳۷۹.

۳۵ - و یوم عَرَفَةَ: یوم التاسع من ذی الحجّة. (مجمع البحرین، ج ۵، ص ۹۹؛ قاموس اللغة، ص ۳۷۹).

۳۶ - غیث اللغات، ص ۵۷۸.

«فَعَلَهُ».

علاقه

در ادبیات اصیل عربی عَلاقه و عِلَاقه، دو کار برد جداگانه دارد. برای بیان ارتباطات معنوی و پیوند و علقه‌های عاطفی از کلمه عَلاقه استفاده می‌شود و برای بیان پیوندها و بندهای محسوس مثل بند شمشیر و ... باید گفت: عِلَاقه.^{۳۷}

عِلَاج^{۳۸}

سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ
که تا چو بلبلی بیدل کنم عِلَاج دماغ (حافظ)
این واژه به کسر عین به معنی درمان کردن و معالجه است و تلفظ آن به فتح عین
غیر صحیح است. عِلَاج مصدر باب مفاعله است: عَالَجٌ يُعَالِجُ مُعَالَجَةً و عِلَاجاً
علی علیه السلام فرموده: وَ لَا يُخْلَقُ بِعِلَاجٍ.^{۳۹}؛ وَ عَوْفِيَتْ مِنْ عِلَاجٍ^{۴۰}
از این رو به دردهای بی درمان باید بگوییم: لا عِلَاج.

عَقِب^{۴۱}

تا بر دلش از غصه غباری ننشیند
ای سیل سرشک از عَقِبِ نامه روان باش (حافظ)

-
- ۳۷ - العِلَاقَةُ بِالْفَتْحِ عِلَاقَةُ الْحُبِّ وَ الْعِلَاقَةُ بِالْكَسْرِ: عِلَاقَةُ الْقَوْسِ وَ السَّوْطِ وَ نَحْوَهُمَا وَ أُعْلِقْتُ الْقَوْسَ: جَعَلْتُ لَهُ عِلَاقَةً. (مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۱۷؛ قاموس اللغة، ص ۴۱۸). عِلَاقَهُ، بِه فَتْحٍ: أَوْرَشَ دَلَّ وَ مَنَاسِبَتْ مِیَانِ دَوِّ چِیزِ وَ رَابِطَةٌ مَعْنَوِیٌّ بِأَكْسَى دَاشْتَنِ مِثْلِ دُوسْتِی وَ دَشْمَنِی وَ نُوکْرِی وَ أَنْجَه بَدَانَ مَعِیْشَتِ تَوَانَ کَرْدِ. وَ بِه کَسْرِ أَوَّلِ، جِسْمٌ ظَاهِرِیٌّ کِه بَسْتَه وَ أَوْرِزَانَ بَاشَد بِه چِیزِی مِثْلِ دَوَالِ تَازِیَانَه وَ شَمَشِیرِ وَ عِلَاقَهُ زِیُورِ وَ بِالْکِی وَ غَیْرِ آن (از مدار و مؤید و منتخب و کشف و فرهنگ شیخ ابراهیم). غِیَاثُ اللِّغَاتِ، ص ۶۰۸.
- ۳۸ - عَالَجٌ الْمَرِیضُ مُعَالَجَةً وَ عِلَاجاً: عَانَاهُ. (لسان العرب، ج ۲، ص ۳۲۷).
- عَالَجَهُ عِلَاجاً وَ مُعَالَجَةً: زَاوَلَهُ وَ دَاوَاهُ. (قاموس اللغة، ص ۷۷).
- ۳۹ - نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، خُطْبَةُ ۱۸۰.
- ۴۰ - نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، نَامَةُ ۳۱.
- ۴۱ - عَقِبٌ کُلُّ شَيْءٍ وَ عَقْبُهُ، وَ عَاقِبَتُهُ، عَاقِبُهُ، وَ عَقْبَتُهُ، وَ عَقْبَاهُ وَ عَقْبَانُهُ: آخِرُهُ. (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۱۲).
- العَقِبُ: الْوَلَدُ وَ الْوَلَدُ الْوَلَدِ وَ مَوْخِرُ الْقَدَمِ، مَوْثُ جِ اعْقَابِ. (اقرّب الموارد، ج ۲، ص ۸۰۶).

عقب به معنی دنبال، پشت و پس، به فتح قاف غلط و به کسر قاف صحیح می‌باشد.

علی علیه السلام فرموده: أَحْسِنُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تُحْفَظُوا فِي عَقِبِكُمْ.^{۲۲}

عَنِین

عَنِین، مردی را گویند که ناتوانی جنسی دارد و تلفظ آن به فتح عین و یا بدون تشدید غلط است.^{۲۳} باید یاد آوری کنم که: عَنِین بر وزن مَهین کسی است که قادر به حبس ریح شکم نیست.

عِمران

عِمران نام حضرت ابوطالب پدر حضرت علی علیه السلام و پدر حضرت موسی^{۲۴} و پدر حضرت مریم و برخی از شخصیت‌های دیگر است اسم یکی از سوره‌های قرآن نیز «آل عمران» می‌باشد، لیکن عِمران، به معنی آبادانی و آباد کردن می‌آید^{۲۵} بنا براین باید بگوییم: سازمان عِمران یا خدمات عِمرانی و بودجه عِمرانی.

عِوَض

عِوَض بر وزن مَرَض به معنی بهاء و مقابل، غلط و به کسر عین و فتح واو صحیح است.^{۲۶}

علی علیه السلام فرموده: فِي الْجَوْرِ عِوَضٌ.^{۲۷}

پروژه‌های علمی و تحقیقاتی
انجمن علمی و پژوهشی
موسسه امام خمینی
مرکز تخصصی
مطالعات قرآنی
موسسه تخصصی
مطالعات قرآنی
مرکز تخصصی
مطالعات قرآنی

۴۲ - نهج البلاغه، حکمت ۲۶۴.

۴۳ - و العین کامیر من لا یقدر علی حبس ریح بطنه و کسکین من لا یأتی النساء عَجْزاً (قاموس اللغة، ص ۵۸۱؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۹۱؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۴۱؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۸۳؛ منتخب اللغات، ص ۳۷۲).

۴۴ - در نهج البلاغه آمده: موسی بن عِمران، (خطبه ۱۹۰).

۴۵ - عَمَر الرَّجُل مَالَهُ وَبَيْتَهُ يَعْمُرُهُ عِمَارَةٌ وَ عَمُوراً وَ عَمْرَاناً؛ لزمه (لسان العرب، ج ۴، ص ۶۰۲؛ قاموس اللغة، ص ۱۰۹؛ غیث اللغات، ص ۶۱۲).

۴۶ - و العِوَضُ كِعَنْبِ الخَلْفِ عاضنی الله منه عِوَضاً (قاموس اللغة، ص ۲۸۷؛ غیث اللغات، ص ۶۱۷).

۴۷ - نهج البلاغه، نامه ۴۹.

عذرا

عذرا به معنی دوشیزه، شوهر نکرده، به فتح عین درست و به ضم آن غلط است. تعبیرهای وامق و عذرا و مریم عذرا با همین کلمه است.^{۴۸}

عذار

طرف چمن و طواف بستان
بی لاله عذار خوش نباشد (حافظ)

عذار به کسر عین صحیح و به معنی بنا گوش است.^{۴۹}

عناصر

این واژه بر وزن مفاعل به کسر صاد صحیح و به ضم آن غلط است.^{۵۰}

عِدَّة و عُدَّة

عِدَّة به معنی گروه و جماعت و به معنی ایام عزاداری و خودداری زن از ازدواج بعد از مرگ یا طلاق شوهر است و عُدَّة به معنی آمادگی، توان نظامی و مالی است. در تداول عوام به غلط این دو واژه به کسر دال خوانده می شود.^{۵۱}

۴۸ - وامرأة عذراء مثل حمراء: البکر، لِانْ عُنُرْتَهَا - وَ هِيَ جَلْدَةُ الْبِكَارَةِ - باقیة (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۹۸):
والعذراء البکر ج العذاری (قاموس اللغة، ص ۱۸۶؛ غیث اللغات، ص ۵۷۶).

۴۹ - العذار بالكسر من اللجام ماسال علی خَدِّ الفرس و ... جانباً للحمیة (قاموس اللغة، ص ۱۸۶)؛ و عذار الرَّجُل: شعره النَّابت فی موضع العذار (لسان العرب، ج ۴، ص ۵۵۰).

۵۰ - جمع منتهی الجموع بر وزن مفاعل و مفاعیل است.

۵۱ - عِدَّة کتَب اِی جَمَاعَةٌ وَ عِدَّةُ الْعُرْتَةِ اِیَّامُ اقْرَانِهَا وَ اِیَّامُ احْدَادِهَا عَلَی الزَّوْجِ... وَ عُدَّةٌ جَمَلُهُ عُدَّةٌ لِلذَّهْرِ (قاموس اللغة، ص ۱۱۹)؛

العُدَّة: مصدر عَدَدْتَ الشَّیْءَ عَدًّا وَ عُدَّةٌ وَ الْعِدَّةُ: جَمَاعَةٌ قَلَّتْ اَوْ كَثُرَتْ (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۰۱).

علاوة

علاوة به معنی افزونی و اضافه است.^{۵۲}

عَنَاب

عَنَاب به فتح اَوَّل و تشدید نون به معنی انگور فروش است و عُنَاب به معنی دانه‌های دارویی سنجد گونه است. در عرف فارسی زبانان برخی به غلط این دو کلمه را به جای یکدیگر به کار می‌برند.^{۵۳}

عَنْدَلِيب

صد هزاران گل شگفت و بانگ مرغی بر نخاست

عَنْدَلِيبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد؟ (حافظ)

این واژه به معنی هزار (مرغی است) و بلبل می‌باشد و به کسر عین غلط

است.^{۵۴}

عَبْرَة

عَبْرَة به معنی اشک و عَبْرَة به معنی پند پذیری است و به کارگیری هر کدام از این دو واژه به جای دیگری غلط است.^{۵۵} قاعدتاً واژه دمع در جایی به کار می‌رود که

.....
رتال جامع علوم انسانی

۵۲ - العَلاوة من كل شئ ما زاد عليه ج علاوی و علاوی تقول: اعطيتك الفأ وديناراً علاوة (اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۲۶).

۵۳ - العُنَاب: من الثمر، معروف، الواحدة عُنَابَة (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۳۰)؛ رجل عُنَاب: يبيع العُنَاب (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۳۰)؛ دهخدا: عناب [ع ن نا] سنجد جیلان.

۵۴ - عنديلب، بالفتح و دال نیز مفتوح: به معنی بلبل و بالکسر خطاست، (غیاث اللغات، ص ۶۱۵)؛ العَنْدَلِيب: طائرٌ يَصُوتُ ألواناً (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۳۱)؛ طائرٌ معروفٌ يقال له الهزار (مجمع البحرين، ج ۲، ص ۱۲۹).

۵۵ - و العَبْرَة: العَجَب و اعتبر منه: تعجب. والعبره: الدَّمْعَة (لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۱)؛ العَبْرَة بالكسر الاسم من الاعتبار و هو الاتماظ. (مجمع البحرين، ج ۳، ص ۳۹۳).

اشك به دامن نریزد و عَبْرَة به اشکی گفته می‌شود که سرازیر گردد و به دامن بریزد. (عَبْرَة هم خانواده عَبْرَ به معنی گذشت است) از امام حسین علیه السلام نقل شده: **أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ.**

عَطْر

در مجلس ما عطر میامیز که ما را
هر لحظه ز گیسوی تو خوشبوی مشامست (حافظ)

عَطْر به کسر عین صحیح و به فتح آن غلط است.^{۵۶}

غُرْبَال

این واژه به کسر غین درست است و به فتح آن نادرست.^{۵۷}

غَفَلت

غَفَلت به فتح غین صحیح است نه به کسر.^{۵۸} این کلمه پنج بار در قرآن شریف آمده است.

غُبَار

غُبَار به ضم غین به معنی گرد و خاک بر باد رفته است^{۵۹} و تلفظ آن به فتح غین غلط است.

۵۶ - العَطْرُ بالكسر الطيب ج عَطُور. (قاموس اللغة، ص ۱۸۸).

۵۷ - و الغُرْبَالُ بالكسر ما ينخل به. (قاموس اللغة، ص ۴۸۵)؛ و الغُرْبَالُ: ما غُرِبِلَ به (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۹۱).

۵۸ - والاسم الغَفَلَةُ (قاموس اللغة، ص ۴۸۵).

۵۹ - و الغَبْرَةُ و الغُبَارُ: الرِّهَجُ (لسان العرب، ج ۵، ص ۴)؛ الغُبَارُ التراب او ما دَقَّ منه (اقرب الموارد، ج ۲، ص ۸۵۸).

علی (ع) فرموده: لَا يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶).

غذاء

غذا به کسر غین به معنی خوراک است نه به فتح.^{۶۰}
در تداول فارسی غالباً این کلمه غلط تلفظ می‌شود. من شهر نشینان شهرضایی را
می‌بینم که این واژه را صحیح و به کسر تلفظ می‌کنند.
گفتنی است غَذَى به فتح غین به معنی بول شتر است.
علی علیه السلام فرموده‌اند: هَذَاكَ لَا جُتْرَارِ الْغِذَاءِ^{۶۱} و در جای دیگر آمده است
:و غِذَاؤُهَا سِئَامٌ^{۶۲}

غیبت

غَیْبَتٌ به فتح غین به معنی غایب شدن و به کسر غین به معنی پشت سرگویی،^{۶۳}
بدگویی و حرف ناخوشایند کسی را گفتن است. علی علیه السلام فرموده: الْغِیْبَةُ
جُهْدُ الْعَاجِزِ^{۶۴}
پس توجه می‌کنید که تعبیر غیبت کبری با کسر غین غلط است.

غرامت

غرامت به فتح اول به معنی تاوان و دین صحیح و به کسر آن غلط است.^{۶۵}

فناء

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی
فرستی دان که ز لب تا به دهان این همه نیست (حافظ)
فَنَاءٌ به فتح فاء به معنی از بین رفتن و تباه شدن است و به کسر فاء به معنی

۶۰ - و الغداء ككساء ما به نَمَاءُ الجسم و قوامه و الغدَى مقصورةٌ بول الجَمَلُ (قاموس اللغة، ص ۶۳۰)؛ لفظ
الغداء، فأنه بوزن كساءٍ وِرداءٍ (نهایه ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۸).

۶۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳.
۶۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱.

۶۳ - والغیبة: مِنَ الْغَيْبِ وَ الْغَيْبُ وَ الْغَيْبَةُ: من الاغتیاب (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵۶).

۶۴ - نهج البلاغه، حکمت ۴۶۱.

۶۵ - غَرِمَ يَغْرِمُ غُرْمًا وَ غَرَامَةً (لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۳۶).

زمین جلو و کنار منزل و به معنی آستانه و پیشگاه است.^{۶۶} در زیارت عاشورا می‌خوانیم: حَلَّتْ بِفِنَائِكَ.

فَسَاد

فَسَاد به فتح فاء به معنی تباهی است نه به کسر.^{۶۷} در قرآن مجید آمده: يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا.^{۶۸}

فِرَار

این واژه به کسر فاء به معنی گریختن است^{۶۹} و تلفظ آن به فتح فاء - همان گونه که در عرف زبان فارسی گسترش یافته - غلط است. در قرآن شریف آمده: قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ.^{۷۰}

فِرَاسْت

فِرَاسْت به فتح فاء به معنی تیز سواری و مهارت در اسب رانی است و به کسر فاء به معنی تیز هوشی و خوب اندیشی.^{۷۱}



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۶۶ - الْفَنَاءُ بِالْفَتْحِ: خِلاَفَ الْبِقَاءِ. الْفَنَاءُ بِالْكَسْرِ: الْوَصِيدُ وَهُوَ سَاحَةٌ أَمَامَ الْبَيْتِ وَقِيلَ هُوَ مَا امْتَدَّ مِنْ جِوَانِبِهِ جِ افْتِيهِ وَفَنِيَ (اَقْرَبُ الْمَوَارِدِ، ج ۲، ص ۹۴۷)؛
- فناء، به کسر اول، به معنی حوالی و نواحی و به معنی گرداگرد خانه و پیش سرای که فراخ و گشاده باشد. و به فتح اول سبزی شدن و نیست بودن و نزد صوفیان زائل شدن تفرقه و تمیز در میان حدوث و قدم - از منتخب و لطائف - (غیث اللغات، ص ۶۵۲).
- ۶۷ - الْفَسَادُ تَقْيِضُ الصَّلَاحِ (لسان العرب، ج ۳، ص ۳۳۵)؛ الْفَسَادُ بِالْفَتْحِ مَصْدَرٌ (اَقْرَبُ الْمَوَارِدِ، ج ۲، ص ۹۲۴).
- ۶۸ - سُورَةُ مَائِدَةٍ (۵): ۳۳.
- ۶۹ - الْفِرَارُ وَالْفِرَارُ: الرَّوْعَانُ وَالْهَرَبُ (لسان العرب، ج ۵، ص ۵۰).
- ۷۰ - سُورَةُ احْزَابٍ (۳۳): ۱۶.
- ۷۱ - وَفِرَاسَةٌ إِذَا حَذَقَ أَمْرًا الْخَيْلَ وَالْفِرَاسَةَ، بِكَسْرِ الْفَاءِ فِي النَّظَرِ وَالتَّهَيُّبِ وَالتَّأَمُّلِ لِلشَّيْءِ (لسان العرب ج ۶، ص ۱۶۰).